

سوسیالیسم چیست؟

خیلی از سوسیالیست‌ها مطرح می‌کنند که مالکیت خصوصی است که جامعه طبقاتی را باعث می‌گردد و برای اینکه جامعه طبقاتی را از بین ببرد، میبایستی که مالکیت خصوصی را لغو نموده و از بین ببریم. چگونه؟ با دولت و مالکیت دولتی. متأسفانه، ما نتایج آن را در روسیه و چین و سایر کشورهای اروپای شرقی مشاهده نمودیم. کارگران در آنجا مطرح می‌کردند که "این دولت تظاهر می‌کند که دستمزد ما را پرداخت می‌کند و ما تظاهر می‌کنیم که کار می‌کنیم".

شکست انقلابات سوسیالیستی در گذشته نشان داد که با از بین بردن مالکیت خصوصی جامعه طبقاتی از بین نمی‌رود چون درست است که مالکیت خصوصی بایستی از بین برود ولیکن انتقاد اصلی مارکس به جامعه سرمایه‌داری روابط تولیدی سرمایه‌داری است که مارکس آن را یک رابطه‌ی مجرد و طبعاً بیگانه می‌بیند.

مارکس مطرح می‌کند که کارگران نه فقط از تولید خودشان بلکه همچنین از فعالیت تولیدی خودشان هم بیگانه شده‌اند.

نقد مارکس به پییر جوزف پرودون⁽¹⁾ که خود را یک سوسیالیست می‌دانست، درک مارکس را از سوسیالیسم برای ما بیشتر روشن می‌نماید. پرودون مطرح می‌کرده که اشکال سیستم سرمایه‌داری این است که سرمایه‌دار از کارگران دزدی نموده و تولید آنها را بین کارگران تقسیم نمی‌کند. بنابراین اگر کنترل تولید در دست کارگران قرار بگیرد و تقسیم عادلانه تولید انجام گیرد ما به سوسیالیسم خواهیم رسید. پرودون به شکل دولتی معتقد نبود ولیکن با این وجود تقسیم عادلانه ثروت را مطرح می‌نموده. پرودون به بیگانگی کارگران که در پروسه تولید و فعالیت کارگران وجود دارد، توجهی نداشت. او فکر می‌کرد که با از بین بردن مالکیت خصوصی چون کارگران در کنترل هستند سوسیالیسم برقرار می‌گردد. لذا در سیستم اقتصادی پرودونی کارگران برای بهتر کردن شرایط زندگی خود میبایستی که هر چه بیشتر تولید کنند همان شکل تولید اقتصادی که در کشور روسیه انجام پذیرفت (که خود در واقع یک شکل سرمایه‌داری دولتی بود). در واقع، پرودون اشکال سرمایه‌داری را در نابرابری‌های اجتماعی جستجو می‌نمود.

در تخالف این نظریه مارکس مطرح کرد که در واقع این سیستم مجازی کار یعنی کارمزدوری⁽²⁾ است که کار بیگانه را به وجود آورده، و برای از میان بردن بیگانگی میبایستی که کارمزدوری از بین برود. مارکس در کتاب فقر فلسفه، مطرح می‌کند که پرودون صحبت از تساوی کارمزدوری می‌نماید (تقسیم عادلانه ثروت) در حالیکه نظر مارکس در واقع از میان بردن کارمزدوری است که او آن را از میان بردن کار مجرد می‌نامد. شعار مارکس: "از هر کس به اندازه توانش، و به هر کس به اندازه نیازش" در واقع تقسیم عادلانه ثروت نیست⁽³⁾.

علت اساسی که من این بحث را مطرح می‌کنم این است که خیلی از مارکسیست‌ها در حال حاضر مفهوم سوسیالیسم را با تقسیم عادلانه ثروت درک می‌کنند، که نه بحث مارکس بلکه بحث پرودون است.

پرودن چون جوابی بر اقتصاد سوسیالیستی ندارد، به ناچار قانون اقتصادی ارزش سرمایه‌داری را می‌پذیرد. در واقع او می‌خواهد که سیستم مبادله‌ای سرمایه‌داری را سازماندهی کند و با تقسیم عادلانه ثروت، بدین سازماندهی واقعیت بخشند.

مارکس در انتقاد خود مطرح می‌نماید که پرودن می‌خواهد که جامعه سرمایه‌داری مجرد به وجود بیاورد. با توجه به این که در جامعه به اصطلاح "سوسیالیستی" شکل پرودونی، کار مجرد از بین نرفته است.

در مورد کار مجرد

مارکس در مبحث کالا در فصل یک جلد اول کتاب سرمایه خویش مطرح می‌کند که کالا سالها قبل از سیستم سرمایه‌داری در جامعه وجود داشته. کار هم ارزش مبادله‌ای داشته و هم ارزش مصرفی ولیکن موقعی که مارکس می‌خواهد کالا در سیستم سرمایه‌داری را توضیح دهد، مطرح می‌نماید که کالا هم دارای ارزش مصرفی است و هم ارزش (4). بنابراین برای مارکس نفی سرمایه‌داری در نفی سیستم ارزش و کار مجرد نهفته است که این در تضاد است، با بحث پرودن و کسانی که تقسیم عادلانه ثروت را مطرح می‌کنند. در واقع پرودون با قبول سیستم ارزشی سرمایه‌داری می‌خواهد آن را در اقتصاد سوسیالیستی پیاده کند. چگونه؟ با سازماندهی مبادله.

بدین دلیل مارکس ارزش مبادله‌ای را از ارزش مصرفی متمایز می‌نماید که ماهیت تولید ارزش را به ما نشان دهد. در سیستم ارزشی موقعی که دو کالا با همدیگر مبادله می‌گردند، تساوی زمان کار تولیدی این دو کالا در نظر گرفته می‌شود که با مفهوم میانگین اجتماعی زمان کار (5) محاسبه می‌گردد، که ارزش مبادله‌ای دو کالا را به طور ظاهری نشان می‌دهد بدون اینکه ذات و یا باطن ارزشی آن مطرح گردد. به عبارت دیگر زمان به کار رفته در تولید معیار مبادله قرار می‌گیرد که یک واحد کمی است. ولیکن به خوبی می‌دانیم که مبادله‌ی کالاها نه فقط بر اساس مقدار کمی بلکه به جهت کیفیت آن نیز انجام می‌گیرد مارکس در جلد اول سرمایه مطرح می‌نماید که دو کالا در صورتی از جهت کمی (مقداری) در مبادله با همدیگر قرار می‌گیرد که از نظر کیفیت با هم شریک باشند. بدون داشتن کیفیت (6) مبادله کالاها غیرممکن است. و چون کیفیت کالاها با همدیگر متساوی نیستند، در سرمایه‌داری، در صورتی آنها متساوی نشان داده خواهند شد که نیروی کار انسان به صورت مجرد نشان داده شود. مقدار کار به کار رفته در تولید دو کالا متساوی فرض می‌شود بدون اینکه ارزش استفاده‌ی آن کالاها، (یعنی جنبه کیفی آنها) در نظر گرفته شود. مارکس مطرح می‌نماید که کار مجازی (7)، جوهر و ذات درونی ارزش را به نمایش می‌گذارد که با ظاهر ارزش مبادله‌ای تزیین شده، به صورتی که جوهر ارزشی کالا به چشم نمی‌رسد این ظاهر ارزش مبادله‌ای به طوری فریب انگیز است که به سختی می‌توان به ذات کار مجرد در درون آن پی برد.

بی دلیل نبود که بزرگترین فیلسوفان اقتصاد سیاسی، ارسطو (8) و ریکاردو (9) به خاطر ظاهر فریب انگیز ارزش مبادله‌ای به باطن آن پی نبرده و به آن نپرداختند. چون که تفاوتی بین ارزش و ارزش مبادله‌ای قابل نبودند. این تنها مارکس بود که باطن کالایی ارزش را درک نموده و آن را در کتاب خود "سرمایه" مطرح نمود. مارکس مطرح می‌کند در سرمایه‌داری برخلاف نظرات دیگران، یک کالا دارای ارزش مصرفی و ارزش مبادله‌ای نبوده، بلکه دارای ارزش مصرفی و ارزش

است. مارکس می گوید که این فقط در سیستم سرمایه‌داری است که موقعی که یک کالا با کالای دیگر مبادله می‌شود، کالا شکل ارزشی به خود می‌گیرد. در سرمایه‌داری در مبادله‌ی دو کالا میبایستی که مقدار مساوی از زمان کار اجتماعاً لازم کار وجود داشته باشد، که شرایط مبادله برای این دو کالا به وجود بیاید که این شرایط با مفهوم کار مجرد توضیح داده می‌شود.

تئوری ارزش کار را اقتصاددانان سیاسی اواخر قرن 18 و اوایل قرن 19 فرموله نمودند، که به وسیله آدام فرگوسون و دوگاید استوارت⁽¹⁰⁾ و بعد آدام اسمیت و دیوید ریکاردو مطرح شد که ارزش واقعی و یا ارزش طبیعی کالا را تعیین نمودند.

با این که آدام اسمیت به درستی مطرح می‌کرد که قیمت طبیعی یک شئی با مقدار کار به کار رفته در تولید سنجیده می‌شود. ولیکن اسمیت ارزش سرمایه و ماشین آلات را با کار رابطه نمی‌دهد.

دیوید ریکاردو از همه‌ی اینها جلوتر می‌رود و مطرح می‌کند که مقدار زمان کار به کار رفته در تمام پروسه‌ی تولید کالا تعیین‌گر و مشخص کننده ارزش مبادله است. دیوید ریکاردو مطرح می‌کرد که کالاها زمانی با همدیگر قابل مبادله خواهند بود که مقدار مساوی از کار در هر دو وجود داشته باشد. او کار را منبع تمامی ارزش‌ها می‌داند. ریکاردو همچنین مطرح می‌کرد که ارزش کالا لزوماً بیانگر قیمت آن نیست. ولیکن با این وجود تئوری ارزش کار ریکاردو و همچنین آدام اسمیت هنوز در چهارچوب سیستم سرمایه‌داری باقی می‌ماند. آنها شرایط مبادله کالا و گردش آن در بازار را نیز مطرح می‌نمایند. تعیین مفهوم مقداری مطرح شده برای ارزش کالا توسط ریکاردو، از طرف بسیاری از متفکرین سوسیالیست در قرن 19 پذیرفته شد. آنها مطرح می‌کردند که کارگران غیرعادلانه از ارزش کار خودشان محروم گشته‌اند، به کارگران خیلی کم داده می‌شود و سرمایه‌داران، زمینداران و بخش‌های مالی سهم خیلی بالاتری را به خود اختصاص می‌دهند.

رابرت اوان، جان گری و ویلیام تامپسون⁽¹¹⁾ مطرح می‌کنند که در سرمایه‌داری چون تفاوت فاحش بین ارزش تولید و ارزش دستمزد کارگران وجود دارد (که در آن ارزش تولید از ارزش دستمزد همواره بیشتر است)، بنابراین بازار آزاد و پول بایستی از بین برود و جای آن، واحدهای جمعی محلی که توسط کارگران اداره می‌شود، قرار بگیرد.

از طرف دیگر کارل یوهان رابرتوس⁽¹²⁾ مطرح می‌کند که چون سهم ثروت کارگران همواره نسبت به رشد سرمایه‌داری تنزل پیدا می‌کند، دخالت دولت در اقتصاد برای کنترل بین تولید و مصرف الزامی است.

در مقابل تمام این نظرات، کارل مارکس تئوری ارزش کار خودش را به گونه‌ای دیگر در مقابل اقتصاددانان کلاسیک و همچنین سوسیالیست‌های نئوریکاردویی⁽¹³⁾ مانند پییر جوزف پرودون مطرح می‌کند. مارکس هرگز تئوری ارزش کار را قبول ننمود و در واقع به نقد نظرات اقتصاددانان سیاسی پرداخت.

مارکس مطرح می‌کند که در سرمایه‌داری ارزش کالا در واقع توسط مقدار زمانی که در تولید آن به کار رفته تعیین نمی‌گردد بلکه با زمان اجتماعاً لازم کار مجرد تعیین می‌شود و نه با کار مشخص. برای مثال اگر در کارخانه‌ای در کشور

کره جنوبی یک اتوموبیل را در عرض 26 ساعت بسازد و کارخانه‌ای در آمریکا همان اتوموبیل مشابه را در عرض 32 ساعت ساخته باشد، این شش ساعت اضافی (32-26 = 6) کار مشخص که در آمریکا برای ساختن یک ماشین به کار رفته، هیچ ارزشی ایجاد ننموده. مارکس در کتاب سرمایه می‌نویسد که تفاوت کار مشخص که بیانگر ارزش مصرفی و کار مجرد که معرف ارزش است، مفهوم انتقاد او به اقتصاددین سیاسی را بیان می‌نماید. نکته عمده‌ای که از دوگانگی ما بین کار مشخص و کار مجرد می‌توان استخراج کرد این است که مارکس تئوری ارزش را در رابطه با تعیین قیمت "طبیعی" کالاها به کار نمی‌برد و به جای اینکه بر روی رابطه مبادله و تساوی ظاهری آن تمرکز کند، توجه خود را به جنبه استثمارگرانه و مخرب کنترل کار مجرد بر روی کار مشخص، مبذول می‌دارد.

چون در سیستم ارزشی، تولید نه بر مبنای زمان واقعی کار بلکه بر مبنای زمان اجتماعاً لازم کار تعیین می‌گردد، در نتیجه فعالیت زندگی کاری تولیدکننده توسط میانگین مجرد مجازی کار کنترل می‌گردد. بنابراین برخلاف نظر ریکاردوی‌های جدید مثل پرودون، نقد مارکس به سرمایه‌داری فقط در تفاوت بین ارزش تولید و دستمزد کارگران خلاصه نمی‌گردد بلکه مارکس سعی در این دارد که کار مشخص را در مقابل کار مجرد قرار دهد. او زمان کار واقعی تولید انسان را در مقابل زمان کار اجتماعاً لازم کار قرار می‌دهد. به قول رایا دونایفسکایا⁽¹⁴⁾ (بنیانگذار مارکسیسم هومانسیم در آمریکا)، مارکس می‌خواهد که تئوری ارزش کار⁽¹⁵⁾ را جانشین تئوری ارزش در سرمایه‌داری⁽¹⁶⁾ نماید.

رایا دایفسکایا مطرح می‌نماید که مارکس کار را به دو مقوله مطرح می‌کند⁽¹⁷⁾، یکی کار به مثابه فعالیت (کار انسان)⁽¹⁸⁾ و دیگری قابلیت کار، نیروی کار (کالا)⁽¹⁹⁾

او مطرح می‌کند که ریکاردو تفاوتی بین کار به مثابه فعالیت و کار به شکل قابلیت کار قائل نبوده و هر دو کار را به یک شکل به کار می‌برده. در صورتیکه مارکس مطرح می‌نماید که چیزی که کارگر در سرمایه‌داری به فروش می‌رساند، قابلیت او برای کار کردن (زنده ماندن) است و نه فعالیت کاری او.

مارکس مطرح می‌کند که در سرمایه‌داری روابط اجتماعی بر مبنای رسیدن به ارزش تعیین می‌شود که در آن افراد، احتیاجات و قابلیت‌های انسان‌ها در نظر گرفته نمی‌شود. بدین دلیل است که مارکس مسأله سیستم اقتصادی ارزشی را از نظر تاریخی بدین شکل نمی‌داند که مشمول تمام جوامع طبقاتی خواهند بود. بلکه معتقد است که سیستم اقتصادی ارزشی، مختص و مشخص سیستم سرمایه‌داری است.

مارکس به شکل مبادله کالایی در جوامع ماقبل سرمایه‌داری آگاهی دارد. او می‌گوید که مبادله در جوامع ماقبل سرمایه‌داری عمدتاً بر مبنای نیازمندی‌های انسان‌ها بدین مواد انجام می‌گرفته و نه بر مبنای ارزش مبادله‌ای کار مجرد آنها. این فقط در سیستم سرمایه‌داری است که مبادله کالاها جنبه عمده به خود می‌گیرد و نیروی کار به کالا تبدیل می‌شود. بدین جهت نیز در جامعه سرمایه‌داری، این قانون ارزش است که بیانگر اقتصاد سرمایه‌داری است. بنابراین تئوری ارزش مارکس نه فقط نقد سیستم استثماری اقتصاد سرمایه‌داری بلکه نقد بیگانگی انسان‌ها نیز می‌باشد. مارکس مطرح می‌کند که روابط انسان‌ها در

سیستم سرمایه‌داری به روابط اشیاء نزول پیدا می‌کند. بورژوازی ظاهراً سخن از قدرت "خارق العاده" کار می‌نماید ولی از طرف دیگر انسان‌هایی که هیچ چیز ندارند به جز فروش نیروی کار خود را به بردگی انسان‌هایی درمی‌آورد که صاحبان وسایل تولیدی کار هستند.

مارکس این مساله را که سیستم ارزشی می‌تواند در جوامع بعد از سرمایه‌داری وجود داشته باشد را نفی می‌نماید. در انتقاد به آقای آدولف وگنر (20) یکی از آمارگران معروف سوسیالیست و آقای شافل (21)، مارکس مطرح می‌کند " آقایان وگنر و شافل ادعا می‌نمایند که تئوری ارزش، اساس اقتصاد مارکس از جامعه آینده را تشکیل می‌دهد، در صورتی که اصلاً چنین نیست." مارکس ادامه می‌دهد که "اتفاقاً تئوری ارزش اختصاص به سیستم سرمایه‌داری دارد و اینکه تئوری ارزش را می‌توان به سوسیالیسم "دولتی" تعمیم داد، بحث آقای شافل است و نه بحث او".

پرواضح است که معتقدین به اقتصاد دولتی که خودشان را کمونیست می‌نامند چه در روسیه و چه در چین و یا اروپای شرقی، سیستم ارزشی را در دستور کار خودشان قرار دادند و این درست در جهت مخالف نقد مارکس به سرمایه‌داری در نوشته‌اش در "نقد برنامه گوتا" بوده است.

سوسیالیست‌ها و رهبران کمونیست در این کشورها با استفاده از تئوری ارزش کار تلاش بدین نمودند که قیمت‌های "واقعی" و یا "طبیعی" کالا را توسط برنامه‌های دولتی محاسبه و کنترل نمایند. غافل از اینکه در عمل ثابت شد که این چنین برخوردهایی کاملاً برخلاف نظرات مارکس بوده است.

پرودون سیستم تولیدی ارزش را نفی نمی‌کند چون در آن اصل تساوی می‌بیند. پرودون با قبول اصل ارزش می‌خواهد که این اصل را به جامعه سوسیالیستی تعمیم دهد چون فکر می‌کند ما این اصل تساوی اقتصادی را در جامعه سوسیالیستی لازم داریم. سرمایه‌داری مطرح می‌کند که در سیستم ارزش سرمایه‌داری، اصل تساوی وجود دارد. کارگر قبول می‌کند که با گذاشتن مقدار ساعت مشخص، مقدار مبلغ مشخص را دریافت کند و سرمایه‌دار قبول می‌کند که در مقابل مقدار مشخص ساعت کار کارگر، مبلغ مشخصی پرداخت نماید. سرمایه‌داری مطرح می‌کند که من کارگران را استخدام می‌کنم و به اندازه‌ی ارزش کار آنها به آنها پرداخت می‌کنم. یعنی مقداری که بتوانند زنده بمانند و تولید کنند.

درواقع سرمایه‌داری، به اندازه‌ی نیروی کار کارگران به آنها پرداخت می‌کند ولیکن آنها را از فعالیت کاری خویش محروم می‌سازد. بنابراین ما نمی‌توانیم از تساوی صحبت کنیم بدون اینکه سخن از نفی کارمزدوری سرمایه‌داری بنمائیم. مارکس می‌گوید که در سیستم سرمایه‌داری هر چقدر کارگران بیشتر و بیشتر تولید می‌کنند کمتر و کمتر به دست می‌آورند. کارگر با تولید کالا هرچه بیشتر خرفتر شده و در مقابل سرمایه هر چه بیشتر و بیشتر شده و کارتر و با تکنیک‌تر و دقیق‌تر می‌گردد. با اینکه سرمایه‌داری پایه برای رسیدن به سوسیالیسم را فراهم می‌آورد، (چون بخشی از احتیاجات انسان را فراهم می‌نماید)، ولیکن هدف برای مارکس جمع‌آوری و جهانی کردن قابلیت‌های زندگی خود انسان است.

در مورد بازار

گفتیم که مارکس از ظاهر ارزش مبادله در سرمایه‌داری به محتوای آن یعنی کار مجرد می‌رسد او می‌گوید که کار مجرد آن کاری است که باعث می‌گردد که مبادله کالایی در سیستم سرمایه‌داری صورت بگیرد. این شکل بیان باعث شد که بعضی‌ها به غلط به این نتیجه برسند که برای از میان بردن شکل تولید ارزشی می‌بایستی که شکل مبادله را تغییر داد، در صورتی که تغییر شکل مبادله‌ای باعث از میان رفتن رابطه ارزشی نخواهد گردید.

تغییرات کمی مبادله، تغییرات کیفی را به بار خواهد آورد چون در محتوی تغییری در جوهر ارزشی آن صورت نمی‌گیرد. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که تغییر در بازار باعث تغییر در سیستم سرمایه‌داری نخواهد بود و نفی سیستم سرمایه‌داری در نفی مبادله خلاصه نمی‌شود چون در روش کار مجرد و بیگانه عمل می‌نماید.

لازم به تذکر است که تئوری ارزش در دهه 1870 (بعد از کمون پاریس) توسط لئون و اروس، کارل منگر و ویلیام استنلی هاونس (22) به زیر سؤال رفت که آنها را ذهنی‌گرایان می‌نامیدند. این اقتصادپون، این مطلب را که در تئوری کار سرمایه‌داری، جنبه ذاتی (23) ارزش کار وجود دارد را نفی می‌نمودند. آنها حتی نظرات اسمیت و ریکاردو را هم قبول نداشتند و مطرح می‌کردند که پایه تعیین ارزش یک کالا به طور نسبی تعیین می‌گردد، توسط تقاضا در بازار. این نظریه مطرح می‌کرد که ارزش کالا توسط عرضه و تقاضا تعیین می‌گردد. آنان مطرح می‌کردند که تعیین ارزش توسط مصرف کنندگان تعیین می‌گردد. ارزش و قیمت و طبعاً ظاهر و ذات کار را با یکدیگر یکی دیده و ارزش کالا را بر مبنای قیمتی می‌دانند که در بازار تعیین می‌گردد. اینها مطرح می‌کنند که هیچ قیمت درست و مشخصی برای کالا و خدمات وجود ندارد مگر این که مصرف کنندگان در بازار آزاد آن را تعیین کنند. بعضی این تئوری را به عنوان تئوری آزادی کار نیز مطرح می‌نمایند - ناگفته نماند که ذهنی‌گرایان با نفی تئوری ارزش کار درواقع جنبه استثماری کار در سیستم سرمایه‌داری را نیز نفی می‌نمایند. نقش کارگران در ایجاد ارزش و سود نفی گردیده و در واقع حرکت سرمایه‌داری و نه کارگران عامل ایجاد ارزش تلقی می‌گردد و حرکت سرمایه‌داری، به مثابه فعالیت آزاد مشاهده می‌گردد. و بدین جهت هرگونه دخالت دولت در اقتصاد و یا کنترل کارگران در پروسه‌ی کار به مثابه یک حرکت سرکوبگرانه ارزیابی می‌گردد (24).

از همه مهم تر ذهنی‌گرایان قادر به دیدن مساله از خود بیگانگی نیستند چون تصور می‌کنند که کنترل انسان توسط فرم مجرد کار را میبایستی که محصول طبیعی زندگی انسان‌ها ارزیابی نمود به عبارتی بیگانگی کارگران از کار مشخص خود و فعالیت مشخص کاری خویش، از طرف ذهنی‌گرایان، طبیعی به نظر می‌رسد. از نظر آنان تبدیل روابط انسانها به روابط تحت کنترل بازار، امری است طبیعی.

اگر به نظرگاه مارکس بنگریم، خواهیم دید که در واقع او مخالف بازار بدین شکل موجود بوده و با اینکه کمتر صحبت از آن نموده است به دلایل ذیل می‌توان به این نتیجه رسید که مخالف بازار فعلی خواهد بود.

از یک طرف بازار تغییر پذیری و قابلیت‌های انسانها را نفی کرده و از طرف دیگر بازار همچنین این موضوع را که روابط ما با سایر انسانها عمده‌گی دارد تا چیزی که می‌خواهیم تولید کنیم را نفی می‌نماید.

نظر مارکس در مورد آزادی این بوده که تولید میبایستی در خدمت این قرار بگیرد که نیازهای مادی انسانها را کم نموده و شرایطی را ایجاد نماید که انسان به جهان انسانی و ارتقاء خود برسد. بازار در خلاف جهت این مهم قرار می‌گیرد.

بازار جلوی آزادی استعدادهای تولید کننده را می‌گیرد (با مشخص نمودن قیمت) به طوری که تولید دیگر بیانگر واقعیت ارزش واقعی فعالیت‌های انسانی نیست که توسط تولید کننده به پیش کشیده شده و بلعکس تولید، خود تولید کنندگان را کنترل می‌نماید. در این سیستم فعالیت‌های تولید کننده محدود می‌شود. تولید وابسته به تولید کننده نمی‌باشد و فعالیت‌های تولید کننده دیگر هدف نیست، بلکه خود تولید هدف قرار می‌گیرد. بازار در اینجا، مطرح کننده این است که تولید کنندگان مختلف کالاهای مختلف خودشان را با همدیگر مبادله می‌کنند به عبارت دیگر رابطه تولید و تولید کننده را نیز غیر خصوصی و غیر انسانی می‌نماید.

در خاتمه، با این وجود میبایستی مطرح نمایم که نقد مارکس به بازار، نقد اصلی مارکس به سرمایه داری نیست. مارکس بازار را مانند مالکیت خصوصی ناشی از خودبیگانگی انسان با تولید خویش و با یکدیگر ارزیابی می‌کند و نه دلیل وجودی آن. با اینکه مارکس در نوشته‌های اولیه خود در مورد مالکیت خصوصی صحبت می‌نماید و بحث او در مورد بازار یک بحث سیستماتیک (متداوم و متمرکز) نبوده ولیکن برخلاف اکثریت نظرات در قرن بیست و یکم که فکر می‌کنند مارکس را خوب فهمیده‌اند، تحقیقات، نوشته‌ها و بحث‌ها نشان می‌دهد که انتقاد اصلی مارکس به سرمایه‌داری نه مالکیت خصوصی و یا بازار بلکه بر روی روابط اجتماعی در درون سیستم سرمایه‌داری متمرکز بوده است.

علیرضا کیا

19 ژانویه 2013

- 1- کتاب پیتر هودس در رابطه با نظرگاه مارکس از بدیل سرمایه‌داری (2012) به خصوص فصل سوم کتاب:
Marx's concept of the alternative to capitalism (2012)
- 2- نوشته کارل مارکس در رابطه با نقد برنامه گوتا
- 3- جلد اول کتاب سرمایه (مارکس). ترجمه چاپ فرانسوی سرمایه توسط حسن مرتضوی
- 4- فصل هفتم کتاب مارکسیسم و آزادی نوشته رایا دانایفسکایا در رابطه با کار مجرد و کار مشخص. کار و نیروی کار
Marxism and Freedom by Raya Dunayevskaya (1988)
- 5- آغازی بر دایره المعارف تفکر سیاسی (نوشته پیتر هودس (2012). (تئوری ارزش در سرمایه‌داری)
The Labor Theory of Value by Peter Hudis (2012)
- 6- چاپ فارسی کتاب مارکس، فقر فلسفه، ترجمه آرتین آراکل (1383)
The Poverty of Philosophy by Karl Marx.

1. Pierre-Joseph Proudhon
2. Wage Labor

3. رجوع کنید به "نقدی بر برنامه گوتا (Critique of the Gotha program) به خصوص مبحث یکم، بخش سوم در مورد اینکه تقسیم عادلانه ثروت چیست؟" what is a fair distribution?

4. Appearance (exchange-value). Essence (Value)
5. Socially Average Labor time
6. Substance
7. Abstract Labor
8. Aristotle
9. David Ricardo
10. Adam Ferguson, Dugald Stewart, Adam Smith, David Ricardo
11. Robert Owen, John Gray, William Thompson
12. Karl Johan Rodbertus
13. Neo-Ricardian
14. Raya Dunayevskaya
15. Value Theory of Labor
16. The Labor Theory of Value

17. رجوع کنید به صفحه 108 کتاب انقلاب و آزادی (Marxism and Freedom) از رایا دانایفسکایا.

18. Labor as activity or function
19. Ability to labor, labor power, the commodity
20. Adolph Wagner
21. Schaffle e tutti quanti
22. Leon Walrus, Carl Mengler, William Stanley Jevons

23. نگاه کنید به کتاب منظور مارکس از ارزش ذاتی (Marx's Concept of intrinsic value) نوشته‌ی آندرو کلایمن (Andrew Kliman- 2000). آندرو کلایمن در مبحث مبادله و ارزش، به خوبی این تفاوت را نشان می‌دهد.

24. این تفکر را می‌توان به اشکالی متفاوت در نظرگاه‌های طرفدارن بازار آزاد مشاهده نمود.